ریویو

دموکراسی در طرف شکست‌خوردگان است

صمد فرشی

مفهوم باستانی دموکراسی ماحصل تجربه‌ای تاریخی بود؛ تجربه‌ای که در آن طبقات زیردست به جایگاه مدنی یگانه‌ای دست یافتند و صورت‌بندی بی‌سابقه شهروند دهقان به وجود آمد؛ اما مفهوم مدرن دموکراسی عملا با دسته‌کم تا حد زیادی به مسیر تاریخی متفاوتی تعلق دارد که سنت انگلیسی-آمریکایی آشکارترین وجه آن است. در مسیر دموکراسی آتنی به دموکراسی مدرن، لحظات تعیین‌کننده‌ای وجود دارد که نقش سرمایه‌داری در برجسته است. سرمایه‌داری با تغییر محل قدرت از سلطه ارباب به مالکیت، از اهمیت جایگاه مدنی کاست و با این کار، مزایای ناشی از امتیاز سیاسی جای خود را به مزیت ناب اقتصادی داد. این امر نهایتا شکل جدید دموکراسی را ممکن کرد؛ درحالی‌که جمهوری‌خواهی کلاسیک مسئله نخبگان حاصلت مال و توده زحمت‌کش را با محدودکردن بدنه شهروندان حل کرده بود، سرمایه‌داری با دموکراسی لیبرالی گسترش شهروندی را با محدودکردن قدرت آن ممکن ساخت؛ فرایندی که به تبع آن «دموکراسی صوری و همسان‌سازی دموکراسی با لیبرالیسم در عمل نامیکن و از حیث نظری در بافت دیگری غیر از مناسبات اجتماعی مختص سرمایه‌داری تصورناپذیر بود است. مناسبتی که هم موجب پیشرفت دموکراسی شد و هم کاملا از آن را محدود کرد. به همین خاطر برنگرشین چالش در برابر سرمایه‌داری همزمان با گسترش دموکراسی فراسوی حدود بسیار محدود آن است. روندی که الن میک سینزوود در کتاب «دموکراسی در برابر سرمایه‌داری» از حیث تاریخی و نظری دنبال می‌کند. ازآنجاکه موضوع عمده تاریخی، کرانبی کسترده‌ای است در تفسیرهای غیرمارکسیستی توسعه سرمایه‌داری با مشارکت گونه‌هایی از مارکسیسم که اصول سرمایه‌داری و قوانین آن را به تمام تاریخ گذشته تسری داده و درست با بدیهی‌شمردن موضوعی که نیاز به توضیح دارد، پیدایش سرمایه‌داری مدرن را شرح می‌دهد؛ این کتاب دموکراسی را در چشم‌انداز تاریخی بررسی می‌کند و به جای برخورد دموکراسی به‌عنوان انتزاعی نامتعین در اجتماع، آن را در بسترهای مشخص تاریخی قرار می‌دهد.

ارسطو دموکراسی را در «سیاست» به‌عنوان نظامی تعریف می‌کند که در آن «آزادمردان و تهی‌دستان که کنترل حکومت را در دست می‌گیرند، در همان حال اکثریت را تشکیل می‌دهند». این تعریف در مقابل الیگارشی قرار می‌گیرد که در آن «ثروتمندان و مرفه‌ارگانی که بر این معاشت که بر سبب سودشان قطعی نیست. در ضمن سرمایه‌داران باید با سرمایه‌داران دیگر در همان بازار با موفقیت رقابت کنند تا سودشان را تضمین کند. درواقع، رقابت نیروهای پیش‌برنده سرمایه‌داری است - حتی اگر سرمایه‌دار تمام تلاش خود را صرف برهمز از آن کنند، مثلا به‌وسیله انحصار...

ولی متوسط به‌هرروی جامعه که ضامن موفقیت در رقابت بر سر تعیین قیمت، در هر بازار مفروضی است فراتر از نظارت فردفرد سرمایه‌داران است. سرمایه‌داران نمی‌توانند قیمت‌های دستوری تعیین کنند و محصولات خود را با موفقیت بفروشند. آنها از قبل حتی نمی‌دانند تحت چه شرایطی محصولات‌شان اصلا فروش می‌رود چه برسد به فروش سودآور. سرمایه‌داران یک چیز را می‌توانند تا حدودی کنند: هزینه‌های تولید را کاهش دهند و با تحمیل شرایط کار بهتر به قیمت مطلوب، همه کاری می‌کنند تا هزینه‌های خود را کم و سود را تضمین کنند. از هرچه بکذریم، این به معنای کاهش هزینه‌های کار است و خود مستلزم تلاش مداوم برای بهبود بهره‌وری کار است تا به ابزار فنی و سازمانی مناسب برای استخراج بیشترین مزاد مصرف از کارگران در برابر مدشخص و با کمترین هزینه ممکن دست یابند.

تداوم این چرخه محتاج سرمایه‌گذاری منظم، سرمایه‌گذاری مهمیت مازادها و انباشت مدام سرمایه است. الزام به سرمایه‌گذاری و استفاده صرف‌نظر از نیازها و خواست‌های شخصی سرمایه‌داران، حریص باشند یا نوع‌دوست، به آنها تحمیل می‌شود. حتی معدنترین و باسلوئیت‌ترین سرمایه‌دار هم در معرض این فشار است و مجبور است با حداکثرکردن سود انباشت کند فقط برای اینکه در جریان کسب‌وکار باقی بماند. نیاز سرمایه‌داران به اتخاذ راهبردهای «حداکثرکننده» سود باید با اساس این نظام است. بنابراین کرنش نظام سرمایه‌داری در برابر این الزام بازار، ازجمله رعایت رقابت، حداکثرکردن سود، انباشت سود و لزوم تلاش مدام برای بهبود بهره‌وری کار به قصد کاهش هزینه‌ها و متعاقبا افزایش قیمت‌ها.

سرمایه‌داری چه نیست

می‌رسیم به اینکه سرمایه‌داری چه نیست. در ادامه به «الزامات» بازار سرمایه‌داری می‌پردازم و این نظر را طرح می‌کنم که بین الزامات و «فرصت‌ها» تفاوتی هست.

در سرتاسر تاریخ بشر شبکه‌های تجاری فوق‌پیشرفته در قاره‌های مختلف سر برآورده‌اند. اگر بخواهیم فقط به چند مورد عمده اروپایی اشاره کنیم، جوامعی همچون جمهوری فلورانس و جمهوری مدینه دلفت‌اند‌ایم که در آنها منافع تجاری در حوزه سیاست و اقتصاد حاکم بوده‌اند. فرانسه هم شبکه تجاری پیشرفته و گسترده‌ای داشت؛ ولی حتی این جوامع تجاری فوق پیشرفته در معرض اصول مختص سرمایه‌داری نبودند. انباشت مدام برای رقابت مدام، فشار بی‌امان برای ابزاری بهره‌وری کار، تحت چنین جوامعی وجود نداشت. زیرا نهاد تاریخ این موضوع را نوید می‌کرد تو نشان همچنان مشکی به زور «سوار» اقتصادی» بودند، متکی به برتری و قهر حقوقی-سیاسی یا نظامی. برای مثال، منطق دولتی مدعیه درآمد بود. حتی موفقیت تجاری، بیشتر وابسته بود به برتری در چوک‌وتازه‌ی در بازارهای جداگانه (متمایز از رقابت‌جویی در یک بازار یکپارچه) مثلا با ابزارهایی همچون تسلط بر حق‌ملوق دریایی و راه‌های تجاری و نیز انحصارها و حقوق ویژه تجاری که حکومت‌ها به برخی می‌دادند، بگذریم از به‌کارگیری نیروی نظامی توسط شرکت‌های خصوصی.

این جوامع تجاری چه‌بسا درگیر فعالیت‌های تولیدی کلان می‌شدند و حتی به ایتکارات فنی قابل اعتنایی دست می‌یافتند ولی اینها بیشتر مربوط بود به افزایش تولیدات برای استفاده از مزایای یک بازار رو‌به‌رشد و نه کمال استفاده از رقابت‌جویی. سقوط بازار به احتمال زیاد درگرو بیرون‌کشیدن سرمایه‌گذاری‌ها از حوزه تولید بود - برعکس سرمایه‌داری که در آن احتمال سقوط بازار در عمل می‌تواند نیاز به باسخ‌گویی به الزامات بازار را نه صضعیف‌کند که شدیدتر کند. بنابراین وقتی نظام‌های اقتصادی اروپای غربی بعد از ۱۶۶۰ به سراشیبی بحران افتادند، نخبگان ثروتمند جمهوری هلند سرمایه‌های خود را از زمین و نهایتا از تولید صنعتی بیرون کشیدند. در اواسط قرن هجدهم بیشترین ثروت متعلق به رانت‌خواران نامولد بود.

این قضیه در تقابل آشکار با وقایع انگلستان همان دوره بود. چند سال پیش از آن، انگلستان از جهاتی از همسایه‌های اروپایی خود به لحاظ رشد و توسعه تجارت عقب ماند. ولی اقتصاد انگلیس - به‌خصوص بخش کشاورزی - اولین اقتصاد تاریخ بود که در آن تولید مستقیما تابع الزامات رقابت، حداکثرکردن سود و انباشت سرمایه بود. بخش بزرگی از طبقه تولیدکنندگان کشاورزی، عمدتا زارعان اجاره‌دار، از پیرانه‌های دهقانانی سر برآورد که زمین‌هایشان مصادره شده بود. این سرمایه‌داران ارضی که ابزار معاش‌شان از اینان سلب شده بود مکثی به بازار بودند و صرف‌نظر از نیازهای مصرفی‌شان باید خود را با الزامات بازار هماهنگ می‌کردند. شاید آنها مجبور نبودند به شیوه سرمایه‌داری مدرن به نرخ متوسط سود دست یابند ولی باید تولید می‌بودند. فرار از نیازهای شرعی معاش، شرط دسترسی مداوم اینان به زمین و «پیش‌فرض» تولید برای ماجتاج شوروی‌ان‌شان بود. بدین‌قرار، این تولیدکنندگان به شیوه‌ای کاملا جدید تحت فشار قیمت/ هزینه بودند. در نتیجه وقتی بحران سراسر اروپا و قیمت‌های رو‌به‌کاهش کشاورزی موجب تشدید رقابت شد، در انگلستان، در تقابل با هلند و مابقی اروپا، به تسریع یک‌جور «افزایش» سرمایه‌گذاری تولیدی در تکنولوژی‌های جدید انجامید تا به‌روری کار و تاثیرگذاری هزینه‌ها را بالا ببرد. عاقبت این ماجرا که اغلب آن را یک انقلاب کشاورزی در انگلستان قرن هجدهم توصیف می‌کند چیزی نبود جز کاهش مستمر هزینه‌ها که به افزایش دستمزدهای واقعی، رشد بازارهای داخلی، فراوفش از سقف مجاز جمعیت مطابق نظریه مالتوس منجر شد. گام نخست به‌سوی درخت خودکفاء.

این تقابل تاریخی تشانگر تفاوت ذاتی میان جوامع تجاری غیرسرمایه‌داری و آن نوع نظام اقتصادی است که الزامات بازار آن را پیش می‌برد تا با افزایش بهره‌وری کار رقابت‌جویی را بیشتر کند. جود بکویم - به زبان اقتصادی امروز - می‌توان گفت در این جوامع تجاری غیرسرمه‌داری، امور مالی به همه تجارت و رانت‌خواری «بخش واقعی اقتصاد» بود. در تقابل با جوامع سرمایه‌داری که در آن بخش مالی عنصرا متمایز از تولید «واقعی» کالاها و خدمات و تابع آن است.

بازرگانان و تجار نوعا می‌کنی‌اند به خرید ارزان در یک بسازار و فروش گران در بسازاری دیگر از اربیتراژ» و چک‌وچانه‌زنی در بازارهای مجزا. اگر سرمایه‌دار نیز سرمایه خود را از بخش تولید بیرون بکشند فعالیت‌های تجاری می‌توانند همچنان به شیوه سنتی به کار خود ادامه دهند. درعین‌حال، تولیدکنندگانی همچون دهقانان، که مالک ابزار معـاش خویش بودند و در نتیجه در امـان از محدودیت‌های رقابتی، هرگز از پیچ‌وپیچ منکی به الزامات ارضاکننده بازار نبودند و همچنان می‌توانستند برای رفع نیازهـای شوروی خود به تولیـد بپردازند. این قضیه در تقابل آشـکار است با جوامع سرمایه‌داری پیشرفته که در آن هم تولید مستمر و هم خود بقای سرمایه و کار به یکسان منکی است به اطاعت از الزامات بازار که شالوده نظم اجتماعی است. مسلما منافع مالی می‌توانند از تولید با «بخش واقعی اقتصاد» فاصله بگیرند؛ ولی آن‌وقت لازم است توضیح دهیم چرا و چگونه در یک نظام سرمایه‌داری، سفته‌بازی به‌راحتی بر تولید با ابزار فنی و سازمانی مناسب برای استخراج بیشترین مزاد مصرف از کارگران در برابر مدشخص و با کمترین هزینه ممکن دست یابند.

> چیزهای زیادی هست که باید درباره وقایعی گفته شود که همراه با گسترش سرمایه‌داری در جهان رخ داد. ولی «انقلاب بورژوایی» کمکی به توضیح این وقایع نمی‌کند. آنها که به این ایده چسبیده‌اند بیشتر به خاطر معنای سیاسی نمادین‌اش دست از آن برنمی‌دارند؛ چون این ایده جنبه‌های تاریک تاریخ را روشن می‌کند

تهی‌بودن انقلاب بورژوایی

تصورات مبهم از سرمایه‌داری نمی‌توانند توضیح دهند مشخصه خاص سرمایه‌داری در تمایز در شکل صورت‌های اجتماعی چیست - و این تا حدودی به چیست طفره‌رفتن از پرسش دیگری است: در بدو امر نظام سرمایه‌داری از کجا پیدا شد. اگر سرمایه‌داری همیشه وجود داشته - به اشکال مختلف - یا اگر فرایند مشخصی برای تغییر تاریخی از جوامع غیرسرمایه‌داری به سرمایه‌داری در کار نباشد چیزی نمی‌توان درباره وجه تمایز سرمایه‌داری گفت.

از فقدان جدیدهم به بعد، تبیین‌های معارفه درباره خاستگاه سرمایه‌داری این قضیه را مفروض گرفته‌اند که سرمایه‌داری از زمان‌های دور، از زمانی که بازار و تجارت در کار بوده، در حالت جنینی وجود داشته. وقتی معاملات و فرصت پول‌دارکردن به‌اندازه کافی مالب شد، فرودستان دیر یا زود کمابیش همچون سرمایه‌داران عمل می‌کنند: اختصاص منابع، انباشت و نوآوری. در این دیدگاه، چیزی که باید توضیح داده می‌شد ناکافی در رفع موانع - اعم از سیاسی و فرهنگی - بود که مدت‌های مدید نمی‌گذاشت فعالیت‌های تجاری جنان گسترش یابد که خودبه‌خود به برقراری سرمایه‌داری واقعی بینجامد. این طرح را

مقاله‌ای از الن میک سینزوود

گورکنان سرمایه‌داری

ترجمه: رحمان بوذری

بلکه یک صاحب‌منصب یا متخصص است. تقابل بورژوازی با اشراف ربطی به ترویج سرمایه‌داری نداشت بلکه بیش از هر چیز به معنای زیرسوال‌بردن امتیازات ویژه اشراف و دسترسی ویژه آنها به مناصب دولتی بود. از سوی دیگر، انقلاب انگلستان را «من‌تولی» سرمایه‌داران خواند. چون ریشه در دارایی سرمایه‌داران داشت و حتی رهبری آن به دوش طبقه‌ای از اسلاف سرمایه‌دار بود. ولی به‌طور خاص بورژوایی نبود. نه‌تنها در آن خبری نبود از مبارزه طبقاتی بورژوازی با اشراف بلکه طبقه سرمایه‌دار مسلط در انقلاب را مهم‌تر می‌کند - به‌خصوص آنها که برجسب «مارکسیت سیاسی» می‌خوردند - به تدریج تصویری اجتماعی از انقلاب‌های فرانسه و انگلستان به‌وجود آوردند که در آن انقلاب‌های کلاسیک «تاریخ‌ساز» بورژوایی‌اند. طرح انقلاب بورژوایی را از عمد آمد. بر همه جیز اعمال می‌شود و این یعنی هیچ جیز را توضیح نمی‌دهد.

تا «تفسیرهای اجتماعی»، از انقلاب‌های فرانسه و انگلیس را رو سؤال ببرند و بکوشند در هیچ‌یک از این انقلاب‌ها جیزی شبیه نبرد طبقاتی انقلابی بین طبقه نوظهور بورژوازی سرمه‌دار و اشراف فئودال روبه‌افول به چشم نمی‌خورد. ولی همچنان که «تجدیدنظرطلبان» هدف حمله خود را کوبه‌ای از تفسیر اجتماعی قرار داده بودند که کمتر مورد جدی‌ای از آن دفاع می‌کرد، مارکسیست‌ها به راه خود ادامه می‌دادند. برخی که به این نتیجه رسیده بودند مفهوم انقلاب بورژوایی از آنجه بیش از آنکه جیزی کند تحلیل ما را مبهم می‌کند - به‌خصوص آنها که برجسب «مارکسیت سیاسی» می‌خوردند - به تدریج تصویری اجتماعی از انقلاب‌های فرانسه و انگلستان به‌وجود آوردند که در آن انقلاب‌های کلاسیک «تاریخ‌ساز» بورژوایی‌اند. طرح انقلاب بورژوایی را از عمد آمد. بر همه جیز اعمال می‌شود و این یعنی هیچ جیز را توضیح نمی‌دهد.

اگر فقط یک‌کاسه‌کردن (مسئله‌ساز) «بورژوا» با سرمایه‌دار را می‌پذیرفتند، «انقلاب بورژوایی» را از نو تعریف می‌کردند و آن را هرگونه فرایند انقلابی می‌دانستند که، صرف‌نظر از عاملان و مقاصدشان، رشد سرمایه‌داری را به پیش انداخته است. ولی این نحوه استعمال آنها به موانعی رفع‌نشدنی بر می‌خورد. چون حس می‌کنند مجبورند، عمدتا به دلایل ایدئولوژیکی، مفهوم انقلاب بورژوایی را در بدل کنند به یک کلیت ناپایدار که در نهایت این مفهوم را از معنا می‌اندازد.

انقلاب بورژوایی باید نه‌تنها خیزش‌های انقلابی طبقه فرایندهای تاریخی تدریجی و درازمدت را نیز در بر می‌گرفت. در ضمن آشکارا باید طیف بسیار گسترده و متنوعی از تاریخ را پوشش می‌داد. اجباء به پوشش‌دادن گستره وسیعی از الگوهای تاریخی در گستره مختلف، انقلاب بورژوایی را به‌طور مضحکی منعطف‌تر از قبل کرد. ولی آنجه در برداشت پیامدگرایان از انقلاب بورژوایی واقعا تناقضی حل‌ناشدنی ایجاد می‌کند از این قرار است: این برداشت نه‌تنها شامل مواردی می‌شود که در آن سرمایه‌داری در عمل پیش رفته - مثلا با بیروی اشراف زمین‌دار و سرمه‌داران در انگلیس - بلکه شامل مواردی نیز می‌شد که انقلاب در عمل از رشد سرمایه‌داری شده. بازترین نمونه این قضیه همان است که تحلیلگران پیامدگرا مصداق کلاسیک انقلاب بورژوایی می‌دانند، یعنی انقلاب فرانسه. این انقلاب با تثبیت مالکیت دهقانان و همورکزی راه صاحب‌منصبان بورژوا برای دستیابی راحت‌تر به مشاغل دولتی مانع از رشد سریع سرمایه‌داری شد.

برداشتی از انقلاب بورژوایی که بتواند هر دو مورد را در برگیرد، هم انقلاب‌هایی را که به پیشبرد سرمایه‌داری انجامیده و هم آنها که مانع از توسعه سرمایه‌داری بوده‌اند، باید‌بی‌معنا به نظر می‌رسد. ولی حتی اگر این واقعیت را کنار بگذاریم که برداشت پیامدگرایانه از انقلاب بورژوایی جیز ربط آشکاری دارد به پیشرفت سرمایه‌داری، که طبق تعریف باید داشته باشد، با این‌حال باز هم نمی‌توانند خاستگاه مناسبات مالکیت سرمه‌داری را توضیح دهد و نمی‌دهد. حتی اگر بگوییند انقلاب کذایی باید قبل از مالکیت سرمه‌داری رخ دهد و شرط این بلوغ باشد. چرا؟ چون بنا به تعریف خود پیامدگرایان نباید جیزی که انقلاب بورژوایی تبیین می‌کند، رفع موانع رشد سرمه‌داری «از پیش موجود» است. نوعی سرمه‌داری که «وجود پیشینی‌اش فرض گرفته شده». بنابراین نمی‌توان این سؤال اساسی را پرسید که سرمه‌داری اصلا جطور به وجود آمد.

پیامدگرایان از جیرب استدلال‌هایشان بر اهمیت انقلاب‌های از بالا تاکید می‌کنند. بر اهمیت تحولاتی که درون دولت به منظور به حداکثررساندن سود سرمه‌داران رخ می‌دهد. این تحولات همیشه کمتر مستقیم‌اند، زمان‌بندی و علیت‌های خاص خود را داشته باشند و مورد به مورد فرق کنند؛ و انقلاب‌های بورژوایی همه شکل‌های دولتی بسیار متنوعی به بار آورند. از فرانسه با انگلستان گرفته تا زایی. مع‌الوصف، صرف‌نظر از سرشت و زمان‌بندی هر یک از این تحولات، پیامدگرایان از تبیین خاستگاه همان مناسبات مالکیت سرمه‌دارانه‌ای ناتوانند که تحلیل مذکور، به کمان ایشان، به قصد تقویت آنها از جانب دولت‌ها اعمال می‌شود. اگر بیذیریم همه مصادیق رشد سرمه‌داری، سوای اولین مصداق آن، الزامات دولتی و زمانی ناشی از سرمه‌داری از مبارزه طبقاتی بین سرمه‌داران جدای دیگر از زمان‌بندی سنتی، الهای این منظر فقط با انقلاب میسر بود. در تعریف انقلاب بورژوایی باید بر این موضوع تاکید کرد چون اهمیت آن به اندازه اهمیت اعمال سلطه بر طبقه کارگر در روند پیدایش جامعه سرمه‌داری بود. جرگاه توصیه بورژوایی مدام نه‌تنها در مورد رشد سرمه‌داری، که رهایی از فرسکارگری سنتی و دهقانان یک از شرایط پیروزی انقلاب بورژوایی بوده است. در این فرایند سلطه سرمایه‌داری طبقه نوظهور تجار و صنعتگران سرمه‌دار و از طرف دیگر طبقه کارگر دارای فئودال ارتجاعی، با وجود شواهد تاریخی غیرقابل‌انکار مبنی بر اینکه هیچ نبرد طبقاتی صریحی میان اشراف زمین‌دار و طبقات سرمه‌دار در هیچ‌کجا، حتی در فرانسه، روی نداد حفظ اعتقاد به انقلاب بورژوایی دشوار شد. بنابراین خاه‌ترین روایت‌های انقلاب بورژوایی مدت‌ها بیش عمدتا کنار گذاشته شد.

«مارکسیت‌های سیاسی»

با این‌همه، منتقدان مارکسیست نیز همه اثار انقلاب بورژوایی را به‌صورت سلبی زنده نگه داشتند. طبیقی از مورخان «تجدیدنظرطلب» از این ایده استفاده کردند تا بر تعریف انقلاب بورژوایی به‌صورت سلبی تاکید کن